

دکتر محمّد علی غلامی نژاد (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر محمّد تقوی (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)

محمّد رضا براتی (دانشجوی دوره‌کتری زبان و ادبیات فارسی)

## بررسی تطبیقی شخصیت بهرام در شاهنامه و هفت پیکر\*

### چکیده

شخصیت‌های تاریخی از قهرمانان عمده داستانهای حماسی، عاشقانه و تعلیمی بوده‌اند. یکی از این شخصیت‌ها بهرام گور است که نظامی پس از فوسی به بهترین وجه و در قالب شخصیت آرمانی به وصف و ترسیم خصلتها، گفتار و رفتار او پرداخته است. عفت پروری، عدالت خواهی، شجاعت و دلاوری، خوش باشی، رامش جویی و ذوق شاعرانه گواه مؤرخان اسلامی، از بهرام گور پادشاهی محبوب ساخته است. طولانی‌ترین داستان در شاهنامه بعد از خسرو انوشیروان، مربوط به زندگی بهرام است. نظامی نیز در چالشی با فردوسی، در منظومه‌ای مستقل به نام بهرام نامه یا هفت پیکر به شرح زندگی او پرداخته است. این دوشاعر با رویکردی خاص، زندگی او را تصویر کرده‌اند. در این گفتار به بررسی شخصیت بهرام از نظر این دو شاعر می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: فردوسی، نظامی، شاهنامه، هفت پیکر، بهرام.

### ۱. بهرام در اسطوره و تاریخ

نام بهرام در متون اوستایی «ورثرغنه» و در فارسی میانه «ورهان» به معنی «آماده نبرد»، «درهم شکننده مقاومت» و همچنین به مفهوم «کشنده‌ی ورتره» (نام اژدهایی) است. در اسطوره شناسی ایران بهرام به اصل مطلق نیرویی تبدیل می‌شود که بر هر نوع بدی پیروز می‌گردد. او بزرگ فرشته جنگجو و زاده آتش است. در زمان پادشاهان ساسانی، آتش اصلی امپراتوری که هرگز خاموش نمی‌شد و همه مشعلهای مقدس دیگر را با آن روشن می‌کردند، آتش بهرام است که آتش پیروز نام گرفته بود (بری، ۱۳۸۵: ۹۲). «ورثرغنه»، «ورهام» یا «بهرام» در کتاب «ودا» و «اوستا» به اشکال و معانی مختلف مطرح می‌شود و جایات گوناگونی دارد.

گرچه نیروی اعطایی بهرام به آریاییها به  $\chi$  می است که آنان تمام دشمنان خود را ناتوان می کنند، ولی قدرت و توانایی بهرام تنها به جنگ و پیروزی محدود نمی شود، بلکه صفات و ویژگیهایی چون مردانگی، توانایی جنسی و سلامت تمامی  $\chi$  جسمی نیز دارد که سیمای او را پیچیده تر می کند. در دوره های بعد «بهرام بویژه به عنوان ایزد حامی مسافران نیز ستایش می شود» (دانش نامه جهان اسلام، ۱۳۷۷: ۷۸۱). همچنین در آغاز بهرام یشت، اهورا مزدا در پاسخ زردشت، ایزد بهرام را ایزدی می خواند که در میان ایزدان مینوی زیناوندتر (تمام سلاح) از همه استرادیی  $\chi$  ت دینی ایرانیان آمده است که روان هر کس در روز چهارم پس از مرگ، هنگام سپیده بامداد بر سر چینود پل با ایزدان سروش و باد و بهرام از یک سو و استوویذتو، دیو مرگ و یارانش از سوی دیگر روبرو می شود. گروه نخست می کوشند تا او را به بهشت رهنمون شوند و گروه دوم تلاش می کنند تا وی را به دوزخ بکشانند (اوستا، ۱۳۸۲: ۹۵۱/۲). ستاره  $\chi$  م ریخ را هم در فارسی بهرام می خوانند. همچنین نام روز بیستم ماه نیز هست که نگاهبانی آن به ایزد بهرام سپرده شده و زردشتیان این روز را جشن می گیرند و به نیایشگاه آتش بهرام می روند.

بهرام در عصر ساسانیان به طور خاص مورد توجه  $\chi$  بوده است. او ایزد پاسدار شاهان است و پنج تن از شاهان ساسانی بهرام نام داشته اند  $\chi$  گروهی از نامداران آن روزگار نامزد چنین نامی بوده اند؛ چرا که او اصل هر نوع بدی و هر گونه دشمنی را از پای در می آورد.

«سلاح او همانند سلاح ایندرا، گرز، است که سانسکریت آن واجره، در زبان اوستا واژه و در فارسی جدید گرز نامیده می شود. چماقی گاو سر می  $\chi$  شد که خود تجسم  $\chi$  خداست، زیرا دشمن را هلاک می کند» (بری، همان: ۹۲). او فرشته پیروزی و نگهبان فتح و نصرت است. در هنگام جنگ و نبرد باید هموردان برای پیروزی یافتن و چیرشدن بدو متوس  $\chi$  شوند و او را به یاری بخوانند. «پیداست که ایرانیان جنگاور و رزم آزما که همواره در میدانهای جنگ در زد و خورد بودند تا چه اندازه به ایزد بهرام اهم  $\chi$  ت می دادند» (پورداوود، ۱۳۴۷: ۱۱۲/۲).

لقب بهرام، نه تنها در منابع اسلامی چون تلخ یعقوبی، تاریخ طبری و اخبار الط  $\chi$  وال، بلکه در متتهای پهلوی مانند زند و همن یشن و شهرستانهای ایران، «بهرام گور» بوده است. در یک شعر مجعول نیز این لقب آمده است:

منم آن شیر شله منم آن ببر یله      منم آن بهرام گور منم آن بوجبله  
(ثعالبی، بی تا: ۲۶۵)

شهرت وی به «بهرام گور» به سبب علاقه یا چیره دستی او در شکار گور بوده است. خوارزمی گوید: «بهرام جولقب بذلک لانه کانه موله ا بصیدالعیر» (خوارزمی، بی تا: ۶۵). همچنین واژه «گور» در فرهنگ

برهان به معنی «دشت و صحرا» نیز آمده است (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۲۸۵/۳) از این رو استاد زرین کوب می‌گوید: «به نظر می‌آید بیش از علاقه به شکار گورخر، آنچه موجب شهرت وی بدین نام شده است، شباهت احوال وی به این حیوان بیابانی باشد و در چالاکی و عشق به بیابان» (بین کوب، ۱۳۶۴: ۴۶).

بهرام برخلاف پدرش یزدگرد اول که در آثار تاریخی فردی بزهکلو رفی می‌شود، به خوشنامی، عدالت گستری و عیّت پروری مشهور است و هم‌صفت نیکو را در حدّ عالی داراست. قزوینی در آثار البلاد در میان پادشاهان عجم ده تن را اشرف مخلوقات و چهارمین آنان را بهرام گور می‌داند (قزوینی، ۱۳۷۳: ۲۹). آثار مختلف علاوه بر عدالت و عیّت پروری، از احسان و نیکی، شجاعت و مردانگی و شکار و مهارت او در تیراندازی نیز یاد کرده‌اند. در کتاب تاریخ قم از دین‌مداری و عیّت پروری او سخن به میان آمده است (قمی، ۱۳۶۱: ۲۳ و ۱۸۷). جاحظ بصری نوشته است که بهرام، احسان و نیکی خود را به دیگر روز حوالت نمی‌کرد و در زمان به کار می‌بست و کسانی که به دیدارش می‌رفتند، همه را به نوعی از خود خشنود می‌ساخت. همچنین از بخشش و بخشایش او فراوان سخن گفته‌اند (جاحظ، ۱۳۰۸: ۱۳۲، ۴۵، ۱۵۰، ۱۹۰). فخری در باره او می‌گوید: «نیک مردانه و عادل بود» (فخر میبّی تا: ۱۳ و ۹۸). این رفتار باعث شده است که مردم اعمالی را به او نسبت دهند که بیشتر به افسانه شباهت دارد، چنانکه ناصر خسرو در سفر نامه آورده است: «روی به اصفهان نهادیم، در راه به کوهی رسیدیم قرّ تنگ بود. عام گفتندی این کوه را بهرام گور به شمشیر بریده و آن را شمشیر برید» می‌گفتند (ناصر خسرو، بی تا: ۱۲۲) صاحب مجمل التّ واریخ و القصص در وصف او گوید: «اندر پادشاهی، داد و عدل از همه نیکان بیفزود و از آن شادخوارتر پادشاه نبود و نباشد و دلیرتر. مردم رعیت از آن به نشاط و رامشگری که در ایّام بودندی به هیچ روزگار نبوده است. همواره از احوال جهان خبر، و کس را هیچ رنج و ستوه نیافت» (بی تا، ۱۳۱۸: ۶۹).

#### آشخصیت حماسی و پهلوانی بهرام

چنانکه اشاره شد مهارت در تیر اندازی و شکار صوار کاری از ویژگیهای بارز شخصیت بهرام است. در الفهرست کتابی به نام «تیزال رمی» به بهرام نسبت داده شده است (الندیم، بی تا: ۵۵۷). همچنین در نوزنامه از سلاح نامه‌ای به نام بهرام یاد شده است. در این اثر از ساخت نخستین تیر و کمان به دست کیومرث سخن به میان آمده و این که تیر اندازی به بهرام گور رسیده است (خیام، بی تا: ۳۹).

سخن گفتن از رشادت و پهلوانی او در آثار تاریخی مختلف بویژه در شبیخون علیه خاقان چین و سپاه او به خوبی نشان دهنده بعد حماسی و پهلوانی بهرام است.<sup>۲</sup> با این حال به گفته مقدسی: «تنها با کسانی

که به جنگ وی می آمدند پیکار می کرد و کسی را همتی در شهنشاه نمی شناسد. روضه‌نویس شهنشاه متع روضه‌نویس می گردید» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۱۶/۳).

### ۳. تشخیصات ادبی بهرام

بهرام به عنوان یک پادشاه و فرمانروای تمام عیار، طبق روایات تاریخی، در شاعری نیز شهرت دارد. چنانکه شمس قیس در بارلین بعد شخصیتی اوسخن گفته است (شمس قیس، ۱۳۷۲: ۱۹۰-۱۹۱). عوفی نیز در بحث خود در باره لیل شعر شاعر در ادبیات در، به شهرت و علاقه بهرام بدین موضوع پرداخته است (عوفی، ۱۳۶۱: ۱۹-۲۰). همچنین در نهاییه/الرب نقل است که بهرام به زبان های مختلف از جمله عربی تکلم می کرده است. از جمله ابیاتی که روز پیروزی برخاقان سروده و ابیات دیگری نیز از او نقل کرده است (ویری، ۱۹۴۹: ۱۸۰/۱۵) و تعالی، بی تا: ۲۶۵). ظاهراً زبانهایی که او فراگرفته، هریک با دانش دقیقی ارتباط داشته است. زبان یونانی برای خواندن رساله‌های اخترشناسی، سانسکریت برای مراجعه به کتابهای پزشکی و عربی برای مطالعه فقه بوده است.

بر اساس آنچه به اجمال آورده شد می توان گفت بهرام از جمله شخصیت‌هایی بوده است که به اسطوره بدل شده است؛ چنانکه میرچا الیاده می گوید: گرایش اسطوره شناسی جهانی عبارت است از تبدیل پیچیدگی چندگانه بازیگران تاریخ به بزرگ نمونه‌های کردار قهرمانانه که به کمک افسانه‌ها جنبه تقدس به خود می گیرند. بدین ترتیب فردوسی و بعد از آن نظامی، از رهگذر تصویرهای گوناگون خود، از چهره خدای کهن ایرانی که زیر نقاب بهرام گور پنهان شده است، پرده برداشته اند (بری، همان: ۷۷).

### ۴. بهرام شخصیت محبوب فردوسی و نظامی

هم در شاهنامه و هم در هفت پیکر از بهرام سخن رفته است، ولی تصویر بهرام در این دو اثر با هم تفاوت اساسی دارد و برداشت دو شاعر در ارائه داستان زندگی این پادشاه متفاوت است. هر دو به گذشته مردم این سرزمین با دیده احترام می نگرند، ولی فردوسی به سلحشوری پهلوانی ملت خویش دل بسته و نظامی در اعماق گذشته به راز و رمز زیستن این قوم، عاشقانه زیستن، وجه اخلاقی زندگی و آفرینش مدینه فاضله می اندیشد. گرچه به باور برخی سرانجام هر دو در قلمرو تفکرات اساسی و اندیشه‌های والا یکی می شوند (رستگار فسایی، ۱۳۸۴: ۷۴-۷۵). تفاوت‌هایی در شیوه بیان این دو شاعر وجود دارد که به دوگانگی فرهنگی حاصل از شرایط تاریخی دو سرزمین خراسان و آذربایجان در قرنهای چهارم، پنجم و ششم هجری مربوط است. فردوسی در شیوه ادب حماسی و نظامی در ادب غنایی سرآمد است و هر دو

دارای مکتبی خاص با مقلدان بسیار هستند. این دو شیوه متفاوت نیز ناشی از جهان بینی سیاسی و کارکردهای نوع آثار دو حکیم فرزانه است.

حوادث مربوط به زندگی بهرام در شاهنامه در بخش تاریخی آمده است و آخرین رگه‌های حماسه در این قسمت دیده می‌شود. حکیم توس گرچه تاریخ این سرزمین را سرودکامه الا بدان پای بند است و گرچه روایت‌های تاریخی یا تخیلی و زبانی هنری و دخل و تصرف شخصی در آمیخته با پای بندی او نسبت به منابع تاریخی در مقایسه با نظامی بسیار بیشتر بوده است.

در هفت پیکر با توجه به جنبه غنایی اثر، شاعر چندان پای بندی به روایت تاریخی ندارد و نهایت دخل و تصرف را آن گونه که خود می‌خواهد در آن به عمل می‌آورد و شاید همین مسأله باعث شده که نظامی پرداختن به زندگی بهرام در هفت پیکر را نسبت به فردوسی در شاهنامه، «انگیزختن حریر از پلاس» بداند. در این منظومه نیز چون شاهنامه، بزم، رزم، تاریخ، اسطوره و افسانه وجود دارد. شاهنامه بر محور رزم و هفت پیکر بر محور بزم می‌چرخد. گرچه در عصر نظامی، روزگار حماسه سرایی به سرآمده و عصر پرداختن به درون مایه‌های صرفاً معنوی و انسانی است اما هفت پیکر دارای جنبه‌های حماسی نیز هست؛ چنانکه در منظومه اسکندرنامه که یک حماسه تاریخی محسوب می‌شود، گاهی صلابت و انسجام شعر حماسی جای خود را به مضمون پردازی و معانی ابهام آمیز می‌دهد که شایسته یک اثر حماسی نیست و همین امر کار او را از فردوسی متمایز می‌سازد.

شرایط زمانی و مکانی محیط گنجه که هم مرز با دشمن بوده و آمادگی رزمی مردم و بویژه جوانان این شهر و همچنین طبع شاعری نظامی باعث عشق و ارادت او به حکیم فرزانه توس و شاهنامه گردیده بود. احتمالاً شاهنامه را می‌خوانده است. افسان شخصیتهای گوناگون شاهنامه، کسانی چون خسرو پرویز، بهرام بسکندر بیش از دیگران توجه او را به خود جلب کرده‌اند. داستان خسرو و شیرین را قبلاً به نظم درآورده و اکنون نوبت داستان بهرام است. توجه به بدانچه در باره زندگی بهرام در روزگار او بر سر زبانها بوده، با رویکردی خاص و متفاوت از فردوسی به نظم داستان بهرام پرداخته است. گرچه «سخنوری چابک اندیشه» همه چیز در باره بهرام گفته و چیزی برای او باقی نگذاشته است. او از خرده لعلهای برجای مانده، گنجی به نام هفت پیکر خلق کرده است (نظامی، ۱۳۸۰: ۱۶ و ۸۳).

##### ۵. بهرام در شاهنامه

از میان پادشاهان افسانه‌ای و تاریخی که فردوسی نام و ترجمه احوال ایشان را آورده است، پیداست که او به دو تن از آنان، یعنی خسرو به عنوان یک پادشاه حماسی و بهرام به عنوان یک پادشاه تاریخی نظری

مساعد داشته و دوستدار آنان بوده است. در بخش تاریخی شاهنامه فردوسی با لطف و هواخواهی خاص سی از بهرام سخن می راند. در میان شاهان ساسانی، سرگذشت خسرو انوشیروان در شاهنامه از همه طولانی تر است (محبوب، ۱۳۷۱: ۳۱۱). بعد از داستان خسرو انوشیروان، سرگذشت بهرام گور طولانی ترین داستان مربوط به وقایع زندگی شاهان در شاهنامه و در حدود ۱۵۹۳ بیت است. سرگذشت یزدگرد در ۶۹۳ بیت نقل شده، اما نود بیت مربوط به او و بقیه در باره سرگذشت بهرام است. بدین ترتیب وقایع مربوط به زندگی بهرام در شاهنامه، در ۳۳۰۰ بیت سروده است.

موضوع نشستن بهرام بر تخت شاهی را فردوسی در بخش جداگانه‌ای به نظم درآورده است که حاکی از توجه خاص شاعر به این بخش از زندگی اوست. اسناد تاریخی حکایت از آن دارد که بهرام پادشاهی شجاع، باتدبیر، دادگر و مردم دوست بوده و نسبت به دیگر شاهان ساسانی توجه ویژه‌ای به مردم داشته است و شادمانی مردم را شادمانی خود می‌دانسته و هرگز از آنان غفلت نورزیده است. همین امر باعث گردیده او محبوب دو شاعر باشد؛ گرچه فردوسی با همه علاقه و ارادت که نسبت به بهرام دارد، از افراط او در زن خواستن و زنی‌بارگی و خفت و خیزش با زنان انتقاد می‌کند و این کار را باعث تباهی او می‌داند. این موضوعی است که نظامی نیز بر آن تأکید می‌ورزد و عاقبت زیاده روی در چنین اموری را به خوبی به تصویر می‌کشد.

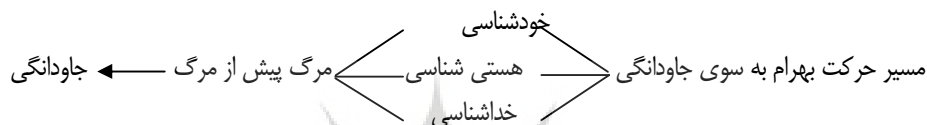
### ۶. بهرام در هفت پیکر

نظامی جریان زندگی بهرام را از مسیر تاریخی و واقعی آن خارج کرده است. به نظر می‌رسد او علاوه بر نقل تاریخ و قصه گویی، دغدغه سیاسی دارد و نگران اوضاع اجتماع و مردم عصر خویش است. ضمن شرح وقایع مربوط به زندگی بهرام، از ظلم و ستم و خودکامگی حاکمان عصر خود با زبانی جسارت آمیز که حکایت ابعدهد و مسؤولیت پذیری او دارد، سخن می‌راند و قتی سخن از داغ کردن گور توست و سیط بهرام می‌رود، می‌گوید: بهرام گوران زیر چهار سال را نمی‌کشت و آنان را داغ و در دشت رها می‌کرد و کسی اجازه شکار کردن آنها را تا پایان عمر نداشت. بدین ترتیب گوران داغ شده برای همیشه از شکار شدن در امان بودند. اما در سرزمین ما که به گور خانه تبدیل شده است، موری نیست که دست زور و ستم بر او داغ ننهد باشد:

در چنین گورخانه موری نیست      که برو داغ دست زوری نیست

(هفت پیکر/ ۷۰)

بر این اساس به نظر می‌رسد سرودن هفت پیکر و ارائه شخصیت بهرام به عنوان لگویی موفق در پادشاهی و مردم‌داری، بهانه‌ای است برای اشاراتی غیر مستقیم به حاکمان زمان از جمله ممدوحش، علاءالدین کرب ارسلان. مطابق طرحی حساب شده، در سه مرحله زندگی بهرام را به تصویر می‌کشد: مرحله آغازین (آغاز و پرورش بهرام)، مرحله میانی (دوره پادشاهی و فرمانروایی او) و مرحله پایانی (ناپدید شدن او در غار و رسیدن به کمال و جاودانگی). به عبارت دیگر نظامی، دوران زندگی بهرام را از آغاز تا مرگ دنبال کرده و سرانجام به جاودانگی رسانده است. طرح نظامی را در سرودن هفت پیکر می‌توان در نمودار زیر نشان داد:



بر این اساس می‌توان گفت نظامی در هفت پیکر هدفی متفاوت با حکیم توس دنبال کرده است. در هفت پیکر نیز مانند دو منظومه پیشین (خسرو و شیرین و لیلی و مجنون) عشق جایگاه والایی دارد. ۲ عشق در این اثر، رنگ آمیزیهایی حماسی یا دراماتیک ندارد. همه جا عشق به کامیابی می‌انجامد و شاه برای رسیدن به معشوقه‌های خود هیچ درد و رنجی را متحمل نمی‌شود و به آسانی و از طریق زر و زور به آنان دست می‌یابد.

او در این منظومه به چالش با فردوسی برانته است، امّا با مشکل اساسی مواجه است. چون فردوسی دربارهٔ چهره‌ای که او برگزیده، همه چیز را گفته است و او که نمی‌خواهد در دام تقلید و تکرار بیفتد، دچار مشکل اساسی است. نظامی از یک سو می‌گوید با خدای عهد کرده‌ام که آنچه دیگری گفته و اکنون خفته است نگوییم و اندیشه‌اش را مال خود نسازیم. ۳ چون از سوی دیگر داستان و قهرمان داستان یکی است، از بازگفتن برخی مسایل چاره‌ای ندارد و ناچار از پلاس گفتار دیگران، حریر برانگیخته است. به طور خاص در بارهٔ داستان بهرام با اشاره به روایت فردوسی می‌گوید: دو زینت‌گر با کیمیای سخن خود، نقدهای کهن را تازه کرده‌اند، ولی مس را نقرهٔ خالص کرد، ولی من نقره را زر خالص می‌گردانم و جای شگفتی ندارد (نظامی، همان: ۸۳).





است و رسول کرم اسلام (ص) از جانب آن سرزمین نفس خوش رحمان استشمام کرده‌اند. ستاره سهیل نیز در این سرزمین رخسندگی خاصی دارد و عقیق آن نیز شهرت دارد. از طرف دیگر یمن و ایمن به معنی دست راست و «سوی راست و دست راست با شرق و مشرق ارتباط پیدا می‌کند، زیرا اگر طوری بایستیم که رویمان به سوی شمال باشد، پشت سر جنوب و دست چپ مغرب و دست راست مشرق خواهد بود. پس... یمن و وادی ایمن نیز مثل شرق، رمز عالم علوی و عالم فرشتگان یا آن سوی فلک الافلاک که جایگاه عقول پلرشتگان مقرب یلوار قاهره و مدبّر است خواهد بود، یعنی جایی که وطن اصلی روح انسان نیز از آن جاست و سرانجام باید به آنجا بازگردد» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۳۵۵). بنابراین انتخاب یمن به عنوان محل پرورش بهرام خالی از حکمت نیست. شایان ذکر است که یمن در روزگار بهرام تحت تسلط و فرمانبرداری ایرانیان نبوده و در روزگار خسرو انوشیروان به تصرف آنان درآمده است.<sup>۴</sup>

۷-۲. مهارت در تیراندازی و شکار. فردوسی و نظامی هر دو بر توانایی و مهارت بهرام در شکار و تیراندازی تأکید دارند و برای اثبات این امر، صحنه‌هایی از مهارت‌های او را به تصویر کشیده‌اند. موضوع به هم دوختن شیر و گور با یک تیر در شاهنامه و هفت پیکر هر دو نقل شده است. در شاهنامه صحنه‌های مربوط به شکار بهرام به فرمان مندر بر روی پرند نگاشته و به دربار یزدگرد ارسال شد تا او توانایی پسر را ببیند؛ ولی در هفت پیکر این تصاویر به فرمان نعمان بر دیواره قصر خورنق نقش بسته شد. این تفاوت بُعد حماسی شاهنامه و جنبه غنایی هفت پیکر را به خوبی نمایان می‌سازد.

۷-۳. داستان بهرام و کنیزک. از اپیزودهای مهم هم در شاهنامه و هم در هفت پیکر، داستان بهرام و کنیزک است. فردوسی بعد از شرح ماجرای گزینش دو کنیز توسط بهرام، یکی از آنان را قهرمان این داستان قرار داده است.

به نقل شاهنامه، بهرام سوار بر شتر شده و کنیزک چنگ زن خود، آزاده را نیز بر پشت نشانده و به شکار مشغول بوجه گله‌های غزال رسیدند. بهرام از او خواست بگوید چگونه آنان را از پای درآورد. آزاده از او خواست غزال ماده‌ای را نر و غزال نری را ماده کند. او با تیری دو شعبه هر دو شاخ غزال نر را جدا کرد و تیر دیگری از همان نوع بر پیشانی غزال ماده نشاند. بعد با کمان گروهه گوش آهوی دیگری خراشید. غزال زخمی پای خود را بالا برد تا گوشش را بخارد. بهرام با تیری پا و گوش غزال را به هم دوخت. سپس از روی غرور به آزاده نگریست. چشمان آزاده پر از اشک شد و کار بهرام را نشانه نامردی دانست و او را دیوانه صفت خواند. بهرام خشمگین شد و کنیزک را از بالای شتر به زمین افکند و زیر پای شتر هلاک کرد. بعد از آن زنی با خود به شکار نبرد.

هدف فردوسی در بیان این داستان، توصیفخوی زشت و ضعف پادشاه مغرور است که تحمّل شنیدن حرف حق را ندارد و با وجود علاقه شدیدش به کنیزک، به آسانی او را می‌کشد. امّا نظامی این حکایت را سرا پا دگرگون ساخته است. نام کنیزک در هفت پیکر «فتنه» است. درچنگ نوازی با شاه که در تیراندازی استاد است، برابری می‌کند. وقتی شاه سم و گوش گور را به هم دوخت، کنیزک او را آفرین نگفت و کارش را آسان و نتیجه تمرین زیاد دانست. این سخن بر شاه گران آمد. او را به سرهنگ دربار سپرد تا بکشد (به دست خود این کار را نکرد)؛ چون به گفته نظامی «زن کشی کار مردان نیست!»، کنیزک کشته نشد، بلکه در کوشک سرهنگ، هر روز گوساله‌ای را برگردن می‌گرفت و شصت پله بالامی برد. شاه که از روی خشم و غرور فرمان کشتن فتنه را داده بود، از کار خود سخت پشیمان بود. یک روز هنگام شکار، سرهنگ بهرام را به کوشک فراخواند. او بر بام کوشک سرگرم خوردن بود. در نهایت شگفتی زنی را دید که با چهره‌ای پوشیده گاوی بر دوش گرفته و به بام برآمد. شاه فریاد برآورد که این کار در اثر زورمندی نیست بلکه در اثر تعلیم و تکرار است:

اندک اندک به سالهای دراز      کرده‌ای بر طریق ادمان ساز

(هفت پیکر / ۱۱۸)

درست شبیه‌بپخی که فتنه در هنگام به هم دوختن گوش و سم گور توسّط بهرام به او داده بود:

رفتن تیر شاه بر سم گور      هست از ادمان، نه از زیادت زور!

(همان / ۱۱۰)

کنیزک در این هنگام از زیر روئند، شاه را مورد خطاب قرار می‌دهد:

گفت: برشه غرامتی است عظیم      گاو تعلیم و گور بی تعلیم؟

(همان / ۱۱۸)

شاه او را می‌شناسد و روئندش کنار می‌زند. به دست و پایش می‌افتد و می‌گریزد و عذرخواهی می‌کند. فتنه گفت اگر در هنگام شکار بر شاه آفرین نگفتم به این دلیل بود که چشم بد را از او دورسازم. بدین ترتیب فتنه با رفتار خود بهرام را از رفتار ناشایست و غرورش آگاه ساخت. همچنین نشان داد که هرکاری با تمرین و تکرار شدنی است. از طرف دیگر با از جان گذشتگی هرگونه چشم زخم و بلا از شاه دور کرد. مهر شاه نسبت به او چند برابرگشت و با حضور موبد او را به همسری خویش درآورد. پادشاه با ابراز محبت و احترام به زنی راستین، به مردی کامل و پخته تبدیل شد. در حالی که داستان شاهنامه چنین مضمون و نتیجه‌ای را در پی ندارد.

۷-۴. اژدهاکشی بهرام. اژدها موجودی اهریمنی و شوم و کارش نابودی انسان و هستی است. اما در برابر نیروهای ایزدی و نیک اندیش ناتوان است و زود از پای در می‌آید. یکی از ویژگیهای اساطیر آریایی این است که پهلوانان در ماجراهای خود به پیکار اژدها می‌روند و این مبارزه به صورت جزئی از حماسه‌های پهلوانی درآمده است (بهار، ۱۳۷۵: ۴۰)، چنانکه در حماسه ملی فریدون با اژدهای سه سوطح (اک) جنگید و خواهران جمشید را آزاد کرد؛ گرشاسپ با اژدها نبرد کرد و آنها را آزاد ساخت؛ رستم در خان سوم اژدهایی را از پای درآورد... و در اساطیر روم نیز به همین ترتیب رد پای یک اژدها مشهود است (گریمال، ۱۳۵۶: ۱/۱۵۱). بنابراین در همه افسانه‌ها و اساطیر جهان به جز چین، اژدها نماد نیروهای پلید و ناپاک است.

بهرام از شاهان حق جویی است که در شاهنامه و هفت پیکرالت به با تفاوت، به جنگ اژدها رفته و آن را از پای درآورده است. در شاهنامه بهرام دو بار به مصاف اژدها رفته است. نخستین بار در بهارگاهی که با هزار تن از سواران به سوی توران می‌رفت، روز سوم پس از طلوع آفتاب ناگهان با اژدهایی روبرو شد. بی‌درنگ تیر خدنگی بر سینه او زد، تیر دوم را بر میانه سر او نشاند و سپس از اسب فرود آمد و سینه‌اش را بردید. اژدها مرد جوانی را بلعیده بود. بهرام با دیدن آن مرد در شکم اژدها بر او گریست.

دومین اژدها را وقتی که به طور ناشناس به هند سفر می‌کرد، کشت. شنگل پادشاه هند که شجاعت بهرام را دیده بود، از او خواست در هند بماند و سپاه سالار او دقنوج شود؛ چرا که می‌ترسید اگر بهرام به ایران باز گردد قنوج را ویران کند. بدین ترتیب او را به جنگ اژدها فرستاد تا کشته شود. بهرام به یاری یزدان پاک برای کشتن اژدها به همراه راهنما و سی سوار از پهلوانان ایران به راه افتاد تا به دریا رسید. در تاریکی اژدهایی خشمگین یافت. سواران ایران ترسیدند و او را از کشتن آن برحذر داشتند. در پاسخ گفت: جان را باید به دادار سپرد. از چپ و راست بر او تیر باریدن گرفت. سرانجام چارچوبه‌ای بر سرش زد و با شمشیر و تبرزین گردنش را جدا کرد. از سراسر هندوستان خروشی برآمد که فریاد دادار بر ایران زمین باد که چنین سواری در آن سرزمین زاده شده که با اژدها نبرد کرد و آن را کشت؛ به درستی که پادشاهی سزاور اوست.

اما در هفت پیکر، بهرام یک بار به مصاف اژدها رفت، آن هم کاملاً متفاوت با شاهنامه. او برای شکار گوری در پیش روانه شد. بهرام از بام تا شام این گور خر را تعقیب کرد. گور به غاری رسید. بهرام بر در غار اژدهای خفته‌ای دید. او چندین پچه گور را خورده بود. بهرام از هراس مرگ از شکار گور صرف نظر کرد. شگفت زده شد که چه تقدیر و سرنوشتی او را بدین جاکشانده است. گور از شاه خواست که دانش را از اژدها بستاند. او تیر دو شاخه‌ای در کمان نهاد و به سوی اژدها رها کرد. تیر بر چشمان اژدها نشست و او را کور کرد. تیر دیگری بر گوی او زد و کامش را از هم درید. اژدها بانگی برآورد و بر زمین

افتابهرام از دهان تا مَش شکافت و بچّه گوری در شکمش یافت. سپس به درگاه خداوند سپاس گفت و سجده کرد که موفّق شد اژدها را از پای درآورد.

گور وقتی دید بهرام براسب نشسته و قصد تاختن به سوی دشت گوران دارد، از دور آمد و در غار خزید. بهرام متوجه شد و برای گرفتن او به سختی وارد غار شد. گور به شکرانه کشته شدن اژدها، بهرام را به گنج رهنمون کرد. او از غار خارج شد و در جست و جوی راه برآمد. بعد از ساعتی سپاهیان به طلب او آمدند. آنان را به درون غار فرستاد تا گنجها را بار کنند. بدین ترتیب بهرام پادشاه خود را دریافت کرد. او ده بار شتر از آن گنج به سوی ایران و پدرش روانه کرد و ده شتر دیگر را به منذر و پسرش نعمان داد، چون گنج در نظرش مانند خاک، خوار بود. این موضوع از جهت نتیجه و پیام داستان به داستان یافتن گنج جمشیتوس ط بهرام در شاهنامه شباهت دارد (فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۳۶/۷ به بعد).

با توجه به اینکه پادشاهان و پهلوانان اژدهاکش پادشاه می یابند، بهرام مطابق روایت شاهنامه در هندوستان به شهرت و احترام رسید و در هفت پیکر نیز به گنج دست یافت. در نهایت اژدهاکشی را باید از خصوصیات نیروهای ایزدی و پهلوانان در ادب حماسی دانست. در هفت پیکر این ویژگی بهرام در بخش آغازین منظومه که جنبه پهلوانی دارد آمده است. توجه به اینکه شاهنامه نسبت به هفت پیکر جنبه اسطوره‌ای قوی‌تری دارد، در آن دو بار از اژدهاکشی بهرام یاد شده است. تأکید هر دو شاعر بر جنبه عدالت خواهی و ابعاد ایزدی شخصیت بهرام است. مرد جوانی که گور بلعیده شده توسط اژدها را می‌توان نمادی از نفس انسان و اژدها را نمادی از دنیا دانست که آدمی طی بلعد و او باید خود را از شر آن نجات دهد.

۷-۱-۵. مهتری در کام شیر. به نقل شاهنامه. بعد از مرگ یزدگرد، مخالفان و از جمله موبدان از او به بدی یاد کردند و حاضر نشدند کسی از خاندانش را به شاهی برگزینند. آنان بر این باور بودند که بهرام نیز مغز، دل و اندیشه پدر دارد. بنابراین در جست و جوی شهریاری دیگر برآمدند. سرانجام پیری به نام خسرو را به شاهی برگزیدند. بهرام از وفات پدر و جانشینی خسرو به جای خویش آگاه شد. سوگ پدر بداشت. سپس منذر از نعمان خواست تا ده هزار سپاه برای یاری بهرام آماده سازد. سپاه به سوی تیسفون حرکت کرد. ایرانیان آگاه شدند و فرستاده‌ای نزد منذر روانه کردند. او نامه ایرانیان را به منذر داد و پاسخ آن را خواست. منذر از بهرام به بزرگی یاد کرد و پادشاهی را حقیقتاً او دانست. سپاه منذر به جهرم رسید. منذر از بهرام خواست تا بزرگان ایران را نزد خود بخواند و اگر آنان او را به شاهی نپذیرند، حمله علیه ایران آغاز کند. ده‌ای پذیرفتند ولی کهنسالان او را خودکامه خواندند. منذر علیه آن را پرسید. بزرگان ایران افرادی را که یزدگرد شکنجه کرده بود گرد کردند. اغلب آنان دست و پا و گوش و زبانشان بریده شده بود. منذر و بهرام

از دیدن این صحنه خشمناک و اندوهگین شدند. بهرام اعمال و رفتار پدرش را نکوهش کرد و گفت خود اویز در ایوان پدرم مدتی زندانی بوده‌است. سوگند یاد کرد که فقط راه حق را خواهد پیمود. سپس پیشنهاد کرد برای اتمام حجّت تاج را بر روی تخت شاهی نهند. دو شیر زیان نیز از بیشه فراهم آورند. بین او و خسرو کسی که آرزوی شاهی دارد، تاج را از میان دو شیر بردارد. موبدان و خردمندان آن را پذیرفتند. این ماجرا در هفت پیکر هم با اندکی اختلاف در جزئیات به همین شکل نقل شده است. در هر دو اثر بهرام شیران گرسنه را از پای درآورد و گوجه پادشاهی حق مسلم او بود، ولی به آسانی به دست نیامد و آن را در کام شیرجست و از این طریق شایستگی خود را برای جانشینی پدر به اثبات رساند. به گفته‌ی ابن ظفر<sup>۵</sup> موضوع شرط بندی و ربودن تاج از میان دو شیر با کمک عربهای حیره به موبدان تحمیل شده است. بهرام با دستهای خالی با دو شیر روبرو شد. او برگردۀ شیر نخست جست و او را خفه کرد، سپس سرش را چون گریز در دست گرفت و با آن، مغز شیر دوم را که به سویس حمله ور شده بود متلاشی کرد. در نتیجه خود تاج بر سر نهاد تا پادشاه عربها و غیرعربها شود. رویارویی بهرام با دوشیر، مضمون اسطوره‌ای ایرانی است که بهرام را به جایگاه خدایی اش (ورث‌غنه) بازگردانده است (بری، همان: ۱۱۷).

در روایت فردوسی، بهرام شیرها را با دست خالی از پای در نیامد، بلکه با گرزگوسر کشت:

همی رفت با گرزۀ گاو روی      چو دیدند شیران پرخاش جوی

(شاهنامه، ۱۳۷۳: ۳۰۲/۷)

و بر این اساس روایت هفت پیکر مبالغه‌آمیزتر است. دو شیری که در دو سوی تاج با هم روبرو می‌شوند، از تاج به عنوان گوهر شاهی پاسداری می‌کنند. دو شیر در نظر نظامی نشانه خشم و آزر هستند. هر فرمانروایی که تسلط بر جهان را می‌خواهد، درحقیقت باید بر این فرومایگیها پیروز شده باشد. چنان که نظامی در داستان «فتنه» خشم و غرور بهرام را نشانه رفته‌است. همچنین شیرها را می‌توان جلوه‌ای دیگر از اژدها دانست که قهرمان باید بر آنها پیروز شود. تاج میان دو شیر، گوهر سرشت خود قهرمان است که گویی در دهان اژدها است و باید آن را برهاند. پیروزی او بر شیرها/ اژدها/ دمه بر سر نهادن تاج است. تاج گوهر وجود آدمی است که در صورت رسیدن به آن به شاهی رسیده است (بری، ۱۳۸۵: ۱۲۰).

در هر حال در این شرط بندی، تنها شیردل‌ترین خواستار تخت و تاج می‌تواند آن را برآید. خسرو سالخورده این شرط را نمی‌پذیرد. تنها بهرام به نبرد شیران می‌رود، زیرا آنها را تنها شاهی مشروع که از تبار و نژاد شاهان و خون آنان در رگهایش جاری باشد می‌تواند شیران را از پای درآورد.

۷-۱-۶ شیوه پادشاهی بهرام، فوسی م دت پادشاهی بهرام را شصت و سه سال ذکر کرده است که نشان از علاقه او به بهرام دارد. به نقل شاهنامه، بهرام پس از نشستن بر تخت شاهی آن را از جانب خداوند دانست و او را سپاس گفت. همه را به خداپرستی، حق جویی و عدالت ورزی فراخواند. زراندوزی را سبب رنج و فقر تهیدستان دانست. از خطای مجرمان درگذشت. کسانی را که یزدگرد رانده بود همه را گردآورد و از آنان دلجویی کرد. از همه خواست به یزدان پناه ببرند چون تنها اوست که نگه دار و فریادرس است.

نکته دیگری که هر دو شاعر بر آن تأکید دارند شادخواری، شکار و زیاده روی در زن خواهی بهرام است. نظامی علت این امر را بی اعتمادی به ملک جهان می‌داند که به نوعی اندیشائی نامی را فریاد می‌آورد:

دید کاین خیلخانه خاکی	نلرد ا لا غبار غمناکی
خویشتن را به عشوه کش می‌داد	عیش خود را به عشوه خوش می‌داشت
ملک بی تکیه را شناخته بود	تکیه بر ملک عشق ساخته بود
روزی از هفته کارسازی کرد	شش دیگر به عشقبازی کرد
	(هفت پیکر/۱۰۲-۱۰۳)

فردوسی نیز به همین نکته در داستانهای مختلفی که در باره حوادث زندگی بهرام آورده، اشاره کرده است.

۷-۱-۷. لشکرکشی خاقان چین به ایران در روزگار فرمانروایی بهرام. به گفته فردوسی وقتی می‌گساری، شکار کردن و زن‌بارگی بهرام از حد گذشت، به سرزمینهای مختلف خبر رسید که بهرام دل به بازی دارد و کشورداری را رها کرده است. خاقان چین سپاه عظیمی فراهم آورد و به سوی ایران حرکت کرد. بزرگان ایران آگاه شدند و با خشم و شور به نزد بهرام آمدند و او را نکوهش کردند و گفتند: تو در عوض رزم به بزم پرداخته ای. او پاسخ داد که دادار گیتی یاور من است. همه نگران بودن لولی او پنهانی سپاه مهیبی را می‌کرد. با عبور لشکر چین از مرز ایران، پهلوانان برجسته را جمع کرد و با آنان به مشورت پرداخت. سپس شش هزار جنگجوی شایسته کارزار برگزید و تاج و تخت را به برادرش نرسی سپرد و به سوی آذربایجان حرکت کرد. همه گمان کردند او از جنگ گریخته و به سوی آتشکده آذرگشسپ روی نهاده است، چون در واقع به دشمن پشت کرده بود. بزرگان کشور تصمیم گرفتند فرستاده‌ای نزد خاقان بفرستند و قبل از تاراج کشور و وقوع هر حادثه‌ای، خاقان را از حمله علیه ایران باز دارند. نرسی نپذیرفت. چون ایرانیان ترسیده بودند، موبدی برگزیدند تا چاره‌ای بیندیشد. سپس نامه‌ای بنده وار به خاقان نوشتند

و گفتند آنچه داریم نزد تو می فرستیم، چون توانایی جنگ با ترکان نداریم. خاقان شادمان گشت و گفت به مرو می آیم و در آنجا به انتظار باژ می نشینم. بهرام سپاه دشمن را می پایید. او سربازانش را بدون بنه به آتشکده آورده بود. ناگاه چون سیل سرازیر شد و از راه اردبیل به آمل آمد و سپس به گرگان و از آن جا به شهر نسا رفت. شب و روز می تاخت. سرانجام نزدیک شهر مرو فرود آمد. بعد از یک روز استراحت به سپاه چین حمله ور شد و سرانجام خاقان به دست خزروان گرفتار آمد<sup>۷</sup> و سیصد تن از نامداران چین نیز اسیر شدند. او پس از آسودن در مرو به قصد بخارا حرکت کرد و بعد به آموی رفت و قصد گیتی ستانی کرد. سپس سرزمین ترکان را به آتش کشیدند. پیران و پهلوانان ترک به نزد بهرام آمدند و خاقان را گناهکار دانستند و از بهرام و سپاهیانش خواستند که خون بیگانهان را نریزند و پذیرفتند که هر سال باژی گران بپردازند. سرانجام او بزرگان چین را فرا خواند و با سنگ و گچ میلی برپا کرد و آن را خط مرزی اعلام کرد.

ام<sup>۸</sup> روایت نظامی در باره این وقایع نسبت به شاهنامه بسیار مجمل است و در برخی موارد با شاهنامه اختلاف دارد. در شاهنامه بعد از لشکرکشی خاقان و گرفتار آمدن او حوادث دیگری نیز نقل شده است که بیشتر جنبه تاریخی دارد و در هفت پیکر نیامده و هیچ شباهتی در این زمینه بین این دو اثر نیست. از جمله آنها می توان به این موضوعات اشاره کرد: پرسش و پاسخ فرستاده رومیان با موبدان ایرانی در دربار بهرام، سخن گفتن بهرام با درباریان در باره عدالت خواهی، نوشتن نامه به نزد شنگل و خواندن او به عدل و داد، رفتن بهرام به هندوستان به طور ناشناس در نقش فرستاده شاه ایران، پاسخ شنگل به نامه بهرام، کشتی گرفتن بهرام در بارگاه شنگل، هنرنمایی و شجاعت بهرام در هندوستان، کشتن گرگ و اژدها در هندوستان، به زنی گرفتن دختر شاه هند به نام سپینود، نامه فغفور چین به بهرام و پاسخ آن بعد از ازدواج بهرام با دختر شاه هند، گریختن بهرام از هندوستان همراه سپینود، تاختن شنگل به دنبال بهرام و شناختن چهره واقعی او، استقبال ایرانیان از بهرام در بازگشت از هندوستان، آمدن شنگل باهفت پادشاه به نزد بهرام، بازگشت شنگل به هندوستان پس از یک ماه شادی و شکار و خواندن بهرام لوریان را از هندوستان.

#### ۸-۱. تفاوتها

۸-۱-۱. بنای خورنق، موضوعات قابل توجه<sup>۹</sup> در هفت پیکر، بنای قصر خورنق و سدیر برای پرورش نیکوی بهرام توس<sup>۱۰</sup> معمار رومی به نام سمنار است که سرانجام توسط نعمان از بام قصر به زیر افکنده شد. به دنبال آن نعمان دچار عذاب وجدان شد و سر به بیابان نهاد و ناپدید گشت<sup>۱۱</sup> ام<sup>۱۲</sup> در شاهنامه هیچ اشاره ای

بدین موضوع نشده است. به یقین ناپدید شدن او که به نحوی «کیخسرو زمانه خویش» گشت در عملکرد بهرام و ناپدید شدن او در پایان زندگی در غار و جاودانه شدنش در هفت پیکر بی تأثیر نیست. ۸-۱-۲. داستانهای دوازدهگانه. در شاهنامه چون پادشاهی بهرام راست گشت و با شادی قرین شد، کار بهرام پیوسته بزم و شکار و اسب و میدان و چوگان و گوی بود. سپس فردوسی دوازده داستان نغز در باره بهرام نقل کرده است که محتوای آنها بزم، شکار، عدالت خواهی، عشق ورزی و زن‌بارگی اوست و هیچ یک از آنها در هفت پیکر نیامده است.

۸-۱-۳. اوج شفقت بهرام. نظامی بر عدالت خواهی بهرام تأکید زیادی می‌ورزد. همچنین اوج شفقت و دلسوزی بهرام را نسبت به مردم در موضوع خشکسالی نشان می‌دهد. مردم در اثر کفران نعمت و ناسپاسی چنان گرفتار فقر و تنگی شدند که در اثر گرسنگی همچون ستوران گیاه می‌خوردند. بهرام فرمان داد در انبارها را بکشایند و همچنین از افراد توانا گندم بخرند و پولش را بپردازند و آن را رایگان در اختیار مردم قرار دهند. بی در فکر مرغان و پرندگان نیز بود. اصرار داشت که مبادا کسی در اثر گرسنگی جان دهد که از جوانمردی به دور است. مردم به همین ترتیب چهار سال روزگار گذراندند و در این مدت تنها یک تن جان داد. بهرام بسیار غمگین شد و به درگاه خداوند عذرخواهی کرد. هاتفی خطاب به او گفت چون در این مدت، در اثر حسن تدبیر تو مردم شاد بودند و تنها یک تن جان سپرد و تو به خاطر همان یک تن نگران شدی خداوند منشوری نوشت که در مدت چهار سال مرگ از ملک تو دور شود.

موضوع قحطی و خشکسالی که نظامی آن را در روزگار بهرام یاد کرده است، از نظر تاریخی درست نیست. روایت اغلب مورخان این خشکسالی در روزگار فرمانروایی فیروز از اتفاق افتاده است. بهرام فرزندی به نام یزدگرد داشته که بعد از او به پادشاهی رسیده است. او دو پسر به نامهای فیروز و هرمزد داشت. برادر بزرگ تر، فیروز، وقتی به ملک نشست عدل و داد گسترد. هفت سال پس از پادشاهی او سرزمین عجم دچار قحطی و خشکسالی شد. به اطراف نامه نوشت که از ثروتمندان بستانند و به فقرا دهند. تهدید کرد که اگر فقیری جان دهد، به جای او ثروتمندی را خواهد کشتولی در آن قحطی حتی یکی تن نمرد (بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۵۳ و ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۸۳) - نظامی این حادثه را مربوط به دوران پادشاهی بهرام می‌داند؛ چرا که بهرام را در مقام حاکمی آرمانی ترسیم می‌کند. فرمانروایی که حرکت از خودشناسی آغاز کرده و گام به گام به سوی حق شناسی و جاودانگی پیش می‌رود و نظامی برای ارائه جلوه نیکو از چنین حاکمی از تمامی ظرفیتها بهره می‌گیرد.



۸-۱-۴. سفر بهرام به هند. بخش وسیعی از داستان مربوط به بهرام در شاهنامه به سفر بهرام به هندوستان به طور ناشناس و آنچه برای او در این سرزمین تعلق افتاد مربوط می‌شود. در هفت پیکر هیچ اشاره‌ای به سفر بهرام به هندوستان نشده است. تنها از ماجرای گردآوری «مطرب» و «لعبت باز» یاد کرده و اسمی از لوری یا لولی نمی‌برد. به گفته نظامی، بهرام تعداد شش هزار از آنان را از سواد شهرها گردآورد و به جاهای دیگر فرستاد، نه این که آنها را (مطابق روایت شاهنامه) از هندوستان فرا خوانده باشد (هفت پیکر، همان: ۱۰۶).

محققان معاصر روایت سفر بهرام به هندوستان را معتبر نمی‌دانند و معتقدند که این بخش از داستان جنبه تاریخی ندارد و بیشتر افسانه است.<sup>۸</sup> نظامی نیز به هردلیل، چه از ترس طولانی شدن منظومه یا تمهید شدن به تقلید از فردوسی و یا اینکه به این سفر اعتقادی نداشته و یا هر دلیل دیگر، از پرداختن به این سفر خودداری کرده است.

۸-۱-۵. سیر بهرام در هفت گنبد. نظامی بعد از پیروزی بهرام و شکست لشکر خاقان، حوادث مربوط به زندگی بهرام را با رویکرد و طرح دیگری دنبال می‌کند، به طوری که بیش از دو سوم روایت هفت پیکر، هیچ شباهتی با روایت شاهنامه ندارد.

بخش میانی هفت پیکر جنبه رمانتیک قوی به خود می‌گیرد و شاعر افسانه‌هایی نقل می‌کند که زندگی واقعی و خیالی در آنها درهم می‌آمیزد و به نوعی تکمیل کننده یکدیگرند؛ به طوری که جنبه تمثیلی و نمادین آن بر جنبه تاریخی و واقعی غلبه پیدا می‌کند. از این رو در باره اثر نظامی گفته‌اند: «هر افسانه‌ای به تنهایی و هر هفت تا یک جا، بعد از مسأله والای شایستگی و شرف انسانی، اصلاح معنویّت و اخلاق و زندگی بشر می‌پردازند» (مبارز، ۱۳۶۰: ۹۷).

بهرام در هفت پیکر با وجود طالع سعد و دنیادری در حد کمال، بدین نکته می‌اندیشد که عاقبت از مرگ‌رهایی نخواهد یافت، پس باید راه چاره‌ای بیندیشد. بهترین راه چاره، تحقق مرگ پیش از مرگ و حرکت به سوی کمال و جاودانگی است. پس باید با حقایق و معارف بیشتری آشنا شود و عروج کند. نظامی در آغاز منظومه توصیف معراج نبی مکرم اسلام (ص) را به صورت براءت استهلال، در مقارنه با عنصر مرکزی و تداعی گرانیگاه آن آورده است و شهبواری آن حضرت (ص) از ستاره‌ای به ستاره‌ای و از رنگی به رنگ در آغاز منظومه، در واقع آموزش بهرام را در جریان داستان پیش بینی می‌کند.

حرکت او در هفت گنبد از گنبد سیاه‌بویاره کیوان که نحس اکبر است و بر روز شنبه فرمانروایی دارد آغاز می‌شود و به گنبد سپید‌بویاره زهره که سعد اکبر است و روز آدینه خاتمه می‌یابد؛ یعنی همه رنگ‌های تارگان و زمانها را شامل می‌شود. بهرام در این مسیر تلاش می‌کند تا خود را از گردابهای زمینی

نجات بخشد و با گذر از هفت حصار به سوی آسمان بالا رود و از رهگذر این عروج به اصل نورانی خود که ورای این کره خاکی است نایل آید. چنانکه یادآور شدیم این حرکت به نوعی معراج حضرت رسول(ص) و همچنین هفت وادی سلوک را در ذهن زنده می کند و جنبه رمزی به خود می گیرد. بدین ترتیب ملاحظه می شود که حکیم نظامی در هفت پیکر طرحی نو در انداخته و در پی غرضی خاص بوده است.

### ۹. پایان کار بهرام در شاهنامه و هفت پیکر

طبق نقل شاهنامه بعد از شصت و سه سال پادشاهی، روزگار بهرام به سرآمد. صبحگاهی در حضور بزرگان تاج و تخت شاهی را به فرزندش یزدگرد سپرد. شبانگاهان خوابید. صبحگاه دل موبد پر از بیم گشت و با خود اندیشید که چرا شاه گیتی از خواب بر نمی خیزد. یزدگرد به نزد پدر آمد و دید که رنگ از رخسارش پریده و بر دیبای زربفت جان داده است. به گفته فردوسی او به مرگ طبیعی از دنیا رفت و شاهی بود که هرگز مانند او نبوده و نخواهد بود. طبق روایت اغلب مورخان، او در باتلاق یا چاهی عمیق فرو افتاد و غرق شد و هرچه گشتند او را نیافتند.<sup>۹</sup>

روایت فرجام بهرام در هفت پیکر با نقل اغلب مورخان و همچنین شاهنامه کاملاً متفاوت است. بهرام فرمانروای ایده آل نظامی است و زندگی او از همان آغاز شگفت انگیز بوده و مرگ او نیز متفاوت و آرمانی است. نظامی تحت تأثیر فردوسی در واقعه ناپدید شدن کیخسرو بهرام را جاودانه ساخته و به ابدیت پیوند داده است.

بهرام در آغاز هفت پیکر برای شکار گوری به تعقیب او پرداخت. داخل غاری شد و با کشتن اژدها و دادخواهی گور شایستگی خود را ثابت کرد و به گنج رسید. در پایان هفت پیکر نیز در تعقیب گوری به درون غار رفت. این بار نیز به گنج دست یافت. گنج جاودانگی. آنچه جستند او را نیافتند. نظامی ندا می دهد: کسی که جایگاهش بر آسمان است، نمی توان او را در زمین یافت. جسم خاکی در زمین است ولی روح آسمانی و متعلق به عالم بالاست.

### سخن پایانی

بر اساس مطالب تاریخی و روایت های مختلف بهرام شخصیتی محبوب و مورد علاقه مورخان و شاعران از جمله فردوسی و نظامی بوده است. این دو شاعر هر یک به شکلی او را برجسته می کنند. فردوسی او را یک فرمانروای تاریخی و محبوب معرفی می کند و ترسیم شخصیتی او در شاهنامه بیشتر جنبه تاریخی

دارد، گرچه کم و بیش عناصر حماسی، اسطوره‌ای و بویژه غنایی نیز در داستان فردوسی به چشم می‌خورد. فردوسی هیچ رویکرد خاص و شخصی نسبت به زندگی بهرام ندارد و مانند دیگر شاهان به شرح وقایع مربوط به سرگذشت او پرداخته است و تنها او را پادشاهی بی‌همال می‌داند: «کس اندر زمانه نبودش همال» (شاهنامه، ۱۳۷۳: ۴۵۲/۷).

ام‌ا نظامی، به نوعی به مقابله با فردوسی برخاسته که در منظومه‌ای مستقل و با رویکردی خاص و متفاوت به شرح حوادث زندگی بهرام آن هم بر مبنای عدد رازآمیز هفت پرداخته است. با استناد به مطالب این مقاله، به نظر می‌رسد که نظامی کوشیده است بهرام را به عنوان یک حاکم آرمانی مطرح سازد. علاوه بر اوصاف و خصلت‌های انسانی که به او نسبت می‌دهد، مراحلی را که برای نشان دادن تحولات شخصی بهرام ط‌راحی می‌کند و بویژه سرانجام کار بهرام، همگی دلالت بر این دارد که نظامی به نوعی سیر و سلوک برای این شخصیت قابل بوده است که با طی مراحل آن توانسته است به کمال مطلوب انسان برسد و از این رو به سرمشقی برای تمام شاهان (گذشته، حال و آینده) بدل شود. به‌کارگیری عناصر تاریخی، اسطوره‌ای و غنایی در این اثر، در نهایت در خدمت آفریدن ارزش‌های اخلاقی و انسانی بوده است. او در این منظومه، با هنرمندی و بویژه توانایی کاملاً هنرمندانه، دنیا و اجتماع را به هم پیوند داده و با همه رنگارنگی و تحولات به تصویر کشیده است. نظامی چه بسا به سرگذشت خود نیز نظر داشته و می‌خواسته است راه درست و کمال را که خود تجربه کرده، پیش چشم همه مردم بویژه ممدوحش مجسم سازد. بدین ترتیب آیه‌ت شاعرانه اثری گران‌سنگ از حیث صورت و محتوا خلق کرده که به باور عموم منتقدان بدون شک از شاهکارهای بزرگ ادب فارسی به شمار می‌رود.

#### یادداشتها

۱. هم چون نسیم؛ گاو سپید ز رین شاخ (که گرز بهرام را زینت می‌بخشد)؛ ۳- اسب سپید (که مرکب اوست)؛ ۴- شتر ماده آماده جفت‌گیری (که مرکب اوست)؛ ۵- گراز (که به عنوان همزاد او رو در رویش می‌ایستد)؛ ۶- نوجوان یا برنا که هنوز ریشش سبز نشده و پانزده سال بیش ندارد. خونسرد و خوش اندام و بلند قامت و توانا با چشم‌های درخشان؛ ۷- پرنده اسطوره‌ای و تیزبال‌ترین پرنده آسمان با بال‌های گسترده شاهین (که تاجش را زینت می‌بخشد)؛ ۸- گاو نر (که شاخ‌هایش کلاهخود او را می‌آرایند)؛ ۹- بز (که بهرام شکارش می‌کند)؛ ۱۰- جنگجوی بزرگسال، رشید و همواره مسلح (بری، ۱۳۸۵: ۹۲)؛ ۱۱- جوانی که عاشق زنان و بسیار نیرومند است؛ ۱۲- گوزن جنگی و خوش دیدار؛ ۱۳- چون گرگ تیز دندان که با یک حمله خصم را می‌کشد و تند می‌دود (مشکور، ۱۳۶۷: ۵۵۶).

۲. ر. کافخار الطّ وّال، ۸۴-۸۵ هجمل التّ وّاریخ والقصص، ۷۰؛ تاریخ طبری، ۶۶۲/۲؛ آفرینش و تاریخ، ۵۱۶/۳؛ تاریخ گزیده، ۱۱۳-۱۱۴؛ تاریخ بلعمی، ۹۴۰-۹۴۳ هجری، ۲/۱؛ تاریخ یعقوبی، ۲۰۰/۱.
۳. نک: تاریخ بلعمی، ۱/۲۳؛ تاریخ یعقوبی، ۱/۱۹۹؛ آثار البیاد و اخبار العباد، ۲۴۱ اخبار الطّ وّال، ۷۸؛ فارس نامه، ۷۴؛ تاریخ کامل، ۴۶۴/۲ و تاریخ طبری، ۶۱۹/۲.
۴. ر. ک: مفاتیح العلوم، ۶۹؛ تاریخ عرب قبل از اسلام، ۱۱۶-۱۱۹ و راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، ۲۲۳.
۵. ابن ظفر سیسیلی در سال ۱۱۵۹ م. در کتابی به نام «صولوان المطاع» یا «انگبین حاکمان» از افسانه بهرام گور خبر داده است. او این اثر را به ابوالقاسم بن علی، امیر سیسیل، پیشکش کرده است. یکی از شاهزادگان مملوک دمشق در سال ۱۳۵۵ م. دستور داد که نسخه‌ای نفیس از این اثر و افسانه‌های آن با مینیاتورهایی تصویری به سبک رسمی سوری-مصری تذهیب کنند. این نسخه اکنون در کویت نگهداری می‌شود. نویسنده در سال ۱۱۶۵ م. در حما واقع در سوریه، چشم از دنیا فرو بسته است. (ر. ک: بری، ۱۳۸۵: ۱۱۵).
۶. در باره دتّ پادشاهی بهرام اختلاف نظر وجود دارد. اغلباً این مدت را ۶۳ سال دانسته اند (از جمله: زین الاخبار، ۷۸؛ تاریخ گزیده، ۱۱۴)؛ برخی دتّ پادشاهی او را ۲۳ سال ذکر کرده اند، (تاریخ بلعمی، ۲/۹۵۰؛ تجار بالامم، ۱/۱۵۱؛ فارس نامه، ۲۲؛ مروج الذهب، ۱/۲۱۵). در واقع جلوس بهرام در سال ۴۲۱ م. و مرگش در سال ۴۳۸ یا ۴۳۹ م. اتفاق افتاده است (ر. ک: کحّم، دجواد مشکور، تاریخ ساسانیان، صص ۵۳۶ و ۵۵۴).
۷. ملبف مؤرخان بر آنند که خاقان به دست بهرام کشته شد و همسرش نیز اسیر گشت (نک: تاریخ طبری، ۲/۶۶۲؛ اخبار الطّوال، ۸۵؛ آفرینش و تاریخ، ۳/۵۱۶؛ تاریخ گزیده، ۱۱۴-۱۱۳؛ تجارب الامم، ۱/۱۴۷-۱۴۹؛ تاریخ بلعمی، ۲/۹۴۰-۹۴۳؛ مروج الذهب، ۱/۲۵۶ و تاریخ یعقوبی، ۱/۲۰۰).
۸. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: عبدالحسین زین کوب، تاریخ مردم ایران، ص ۴۶ و تنودور نلدکه، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۹۴.
۹. نک: الکامل، ابن اثیر، ۱/۴۷۳؛ تاریخ یعقوبی، ۱/۲۰۰؛ تاریخ طبری، ۲/۶۲۳؛ تاریخ بلعمی، ۲/۹۵۰؛ فارس نامه، ۸۲ و مآثر الملوک، ۴۳.

### کتابنامه

۱. آذرنوش، آذرتاش؛ راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی؛ تهران: انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۲. ابن اثیر، عزّ الدّین؛ تاریخ کامل، ج دوم؛ ترجمه سیدحسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۳. ابن بلخی؛ فارس نامه، به اهتمام گای لسترانج و آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۴. اوستا؛ ج دوم، گزارش جلیل دوستخواه، تهران: انتشارات مروارید، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.
۵. بری، مایکل؛ تفسیر هفت پیکر نظامی، ترجمه جلال علوی نیا، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۶. بلعی، ابوعلی؛ تاریخ بلعی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمّد پروین گنابادی، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
۷. بهار مهرداد؛ پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: نشر آگه، چاپ ۱ و ۱۳۷۵.
۸. پورداوود، ابراهیم؛ یشتها، ج دوم، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۴۷.
۹. پورنامداریان، تقی؛ رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
۱۰. ثعالی، ابومنصور؛ شاهنامه ثعالی، ترجمه محمود هدایت، انتشارات وزارت فرهنگ، بی تا.
۱۱. جاحظ بصری، ابوعثمان؛ آج، ترجمه حبیب الله نوبخت، بی جا، ۱۳۰۸.
۱۲. احسینی، غیاث ال دین؛ مآثر الملوک، تصحیح میوهلم محدث، بی جا، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ ۱ و ۱۳۷۲.
۱۳. اخلف تیریزی، محمّد حسین؛ برهان قاطع، ج سوم، به اهتمام محمّد معین، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲.
۱۴. الخوارزمی، محمّد بن احمد بن یوسف؛ مفاتیح العلوم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۳۰۸.
۱۵. اخیر، ام؛ نوروزنامه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: کتابخانه کاوه، بی تا.
۱۶. دانشنامه‌ی جهان اسلام؛ تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، چاپ ۱ و ۱۳۷۷.
۱۷. دینوری، احمد بن داوود؛ تاریخ طبرستان، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ ۱ و ۱۳۶۴.
۱۸. رستگار فسایی، منصور؛ فردوسی و شاعران دیگر، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ ۱ و ۱۳۸۴.
۱۹. زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ مردم ایران، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ ۱ و ۱۳۶۴.
۲۰. سالم، عبدالعزیز؛ تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صدری نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ۱ و ۱۳۸۰.
۲۱. شمس قیس رازی؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش سیروس شمیسا، تهران: انتشارات توس، چاپ ۱ و ۱۳۷۲.
۲۲. طبری، محمّد بن جریر؛ تاریخ طبری، ج دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۲۳. عوفی، محمّد؛ لباب الالباب، به سعی و اهتمام ادوارد براون، ترجمه محمّد عبد آسی، کتابفروشی فخر رازی، چاپ ۱ و ۱۳۶۱.
۲۴. فردوسی؛ شاهنامه، تصحیح م. عثمانف، به کوشش سعید حمیدیان، ج هفتم، تهران: نشر قطره، چاپ ۱ و ۱۳۷۳.
۲۵. قزوینی، زکریایه محمّد؛ آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ ۱ و ۱۳۷۳.

۲۶. قمی، حسن؛ کتاب تاریخ قم، ترجمه حسن برتعلی قمی، تصحیح سیدجلال ال‌دین تهرانی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱.
۲۷. گردیزی، ابوسعید؛ زین‌ال‌آخبات تصحیح عبدالحمید حبیبی، تهران: نیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۲۸. گریمال، پیر؛ فرهنگ اساطیر یونان و روم، ج ۱ و ۲، ترجمه احمد بهمنش، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۲۹. مبارز، ع. و دیگران؛ زندگی و اندیشه نظامی، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
۳۰. مجمل‌الت‌تاریخ و القصص تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: کلال؛ خاور، ۱۳۱۸.
۳۱. محجوب، محمدجعفر؛ آفرین فردوسی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۳۲. مقدم، رفیقا؛ آداب الحرب و الشجاعة، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات اقبال، بی تا.
۳۳. مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴.
۳۴. مسکویه، ابوعلی؛ تجارب الامم، الجزا اول، تحقیق و قدم له ابوالقاسم امامی، طهران: سروش، الطبعة الاولى، ۱۹۸۷ م.
۳۵. مسعودی، ابوالحسن؛ مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۵.
۳۶. مشکور، محمدجواد؛ تاریخ سیاسی ساسانیان، تهران: نیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
۳۷. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ آفرینش و تاریخ ایران، ترجمه کدخدایان، انتشارات آگه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۳۸. ناصر خسرو؛ سفرنامه کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار، چاپ دوم، بی تا.
۳۹. اندیم، محمد بن اسحاق؛ الفهرست، ترجمه رضا تجدد، بی جا، چاپ دوم، بی تا.
۴۰. نظامی، الیاس بن یوسف؛ هفت پیکر، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
۴۱. نولدکه، تئودور؛ تاریخ ایران و عرب در زمان ساسانیان، ترجمه ساس زریاب خویی، انتشارات انجمن آثار ملی، بی تا.
۴۲. وبری، شهناز؛ دین فیه الارب فی فنون الادب، القاهرة: مطبعة الکتب المصریه، طبعه الخامس عشر، ۱۳۶۴ هـ.ق.
۴۳. یعقوبی، ابن ابویعقوب؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲.